

پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی

سال سوم، شماره پیاپی، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۳

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۱۲

صص ۱۹-۳۰

فهم عوامل طلاق از منظر مردان و زنان در معرض طلاق و طلاق گرفته

مطالعه موردی شهر سقز

فردین قریشی، دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه تبریز*

داود شیرمحمدی، دانش آموخته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز

آوات برجوند، دانش آموخته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز

چکیده

هدف این مقاله کنکاش در خصوص فهم مردان و زنان در معرض طلاق و طلاق گرفته، از مسأله طلاق است. براین اساس، تلاش شده است تا ابعاد و عوامل مؤثر بر طلاق از منظر افراد فوق‌الذکر با رویکردی برساخت‌گرایانه بررسی نشود. برای این منظور، از روش تحقیق کیفی و تکنیک مصاحبه، ژرف برای جمع‌آوری داده‌ها استفاده شده است. مصاحبه‌شوندگان این پژوهش، با به کارگیری روش گلوله برفی از میان مردان و زنان در معرض طلاق و طلاق گرفته انتخاب شده‌اند و برای تجزیه و تحلیل اطلاعات و ارائه نظریه نهایی، از اسلوب نظریه زمینه‌ای (GT) بهره‌برداری شده است. داده‌های به دست آمده به شکل‌گیری مفاهیم ناظر بر اختلالات رفتاری، نهادها و ارزش‌های جدید، حمایت نهادی، عدم شناخت قبل از ازدواج، ضعف اقتصادی و تفاوت‌های فرهنگی - طبقاتی زوجین به عنوان عوامل مؤثر بر طلاق از دیدگاه افراد موضوع بحث منتهی شده است. این مفاهیم به طور کلی در سه مقوله محوری شرایطی، تعاملی و پیامدی تقسیم‌بندی شده‌اند. به عبارت دیگر، شرایط اجتماعی خاصی زمینه بروز انواع خاصی از کنش‌ها و تعاملات بوده و این کنش‌های متقابل، زمینه‌ساز ایجاد نوع خاصی از نگرش نسبت به طلاق شده است. مفهوم هسته‌ای در این پژوهش که در برگیرنده تمامی مفاهیم به دست آمده است، مفهوم غلبه نسبی ارزش‌های جدید است. بر همین اساس، می‌توان گفت حضور ارزش‌های نوین تا اندازه زیادی مبنای تعاملات افراد نمونه بوده، نگرش‌های آنها را در خصوص طلاق تحت تأثیر قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: طلاق، زوجین، برساخت‌گرایی اجتماعی، غلبه نسبی ارزش‌های نو، نظریه زمینه‌ای، مسأله اجتماعی

مقدمه

با وجود همه رهیافت‌های محافظه‌کارانه نسبت به نهاد خانواده، این نهاد طی یک قرن اخیر تغییرات ساختاری و کارکردی و معنایی گسترده و ژرفی را تجربه کرده است. این تغییر و تحولات ناشی از عوامل و عناصر تحول‌زای متفاوتی بوده است (محمدپور و دیگران، ۱۳۸۸: ۳۱۱). روند رو به رشد تغییرات در عرصه مسائل خانواده، ذهن صاحب‌نظران بسیاری را به خود معطوف ساخته است (عنایت‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۴). در این میان، طلاق به عنوان پدیده‌ای که تا همین اواخر نشانه ناستواری خانواده و موضوعی هراس‌انگیز بود، اکنون بالنسبه به صورت گزینشی اختیاری از جانب زوجین در آمده است (سگالن، ۱۳۸۰: ۱۷۶-۱۸۳).

امروزه خانواده‌ها همواره قادر نیستند اعضایشان را به صورت پیوسته، به سمت هدفی خاص هدایت نموده و انسجام گروهی خانواده را حفظ نمایند (ریاحی و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۶). روابط اجتماعی، بیش از پیش، صورت فردی و فارغ از قراردادهای و کنترل اجتماعی جامعه سنتی به خود می‌گیرد و بر تعهدات فردی استوار می‌شود (بک، ۱۹۹۲: ۸). بر همین اساس، امروزه به رغم باورهای سنتی، طلاق فرصتی برای رهایی از شرایط ناهماهنگ و دشوار زندگی عنوان شده و اکثر مردم نسبت به برخورداری از چنین حقی نظر مثبت دارند (سراج‌زاده و جواهری، ۱۳۸۵: ۲۴).

بنا به مراتب فوق و با توجه به رشد روز افزون پدیده طلاق و پیامدهای ناشی از آن، پرداختن به این موضوع و بررسی آن از جوانب مختلف، امری مهم و ضروری است. در همین راستا، مقصود این پژوهش بررسی عوامل مؤثر بر طلاق با تکیه بر رویکردی برساخت‌گرایانه، از منظر افراد در معرض طلاق و طلاق گرفته بوده است. برای ارائه حاصل کار، مباحث این مقاله به دو بخش کلی تقسیم شده است: بخش اول شامل چارچوب نظری و مباحث روش‌شناختی مورد استفاده است و محتوای بخش دوم ناظر بر یافته‌های پژوهش

و خط داستانی است که در فرجام کار به عنوان تحلیل نهایی تحقیق پیش رو تحریر یافته است.

چارچوب نظری تحقیق

رویکردی که در این مطالعه از منظر آن به مسأله طلاق نگریسته می‌شود، رویکرد برساخت‌گرایی اجتماعی است. صاحب‌نظران این حوزه، مسائل اجتماعی را تعاریف ذهنی از شرایط عینی می‌دانند. براساس این نظریه، افراد درگیر در طلاق، طبق پنداشتی که از واقعیت طلاق دارند و تفسیری که در هر موقعیت از آن به عمل می‌آورند، پدیده اجتماعی طلاق را می‌سازند (عبداللهی و دیگران، ۱۳۸۵: ۹).

برساخت‌گرایی اجتماعی را می‌توان نسخه تلفیقی جامعه‌شناختی‌تر و متمرکز بر پارادایم انسان‌شناختی «معانی فرهنگی» از یک سو و ساخت‌گرایی اجتماعی در جامعه‌شناسی معرفت یا نظریه ساخت اجتماعی واقعیت در نظر گرفت (قاضی طباطبایی و همکاران: ۱۳۸۵). هربرت بلومر^۱ مسائل اجتماعی را به مثابه محصول یا نتیجه فعالیت‌های دسته جمعی تعدادی از افراد جامعه تعریف می‌کند. او استدلال می‌کند که برای درک نحوه برساخت یک مسأله اجتماعی، توجه به فرآیند کنش متقابل میان اقامه‌کنندگان دعاوی و مخاطبان آنها ضروری است. به نظر برخی از صاحب‌نظران، برساخت‌گرایی بر این فرض اساسی استوار است که فرایند تعریف و تاریخ طبیعی یک مسأله اجتماعی، مهمتر از شرایط و یا موجودیت واقعی همان مسأله است و مسأله اجتماعی، چیزی غیر از فعالیت‌های تعریفی افراد درباره آن مسأله یا شرایط یا رفتار، که آن را مشکل آفرین یا مسأله‌دار می‌بینند، نیست. تحلیل‌های برساخت‌گرایان بر فرآیندی متمرکز است که مردم برخی از شرایط اجتماعی را به مثابه مسائل اجتماعی می‌انگارند. از این روی، برداشت ما از اینکه چه چیزی مسأله اجتماعی است و چه چیزی نیست، خود یک محصول یا برساخته اجتماعی است. آنها با اتخاذ موضع ذهن‌گرایی

¹ Herbert Blumer

افراطی، تمام توجه خود را به فرایند تعریف معطوف می‌کنند؛ اینکه چه کسانی اولین گام را در تعریف یک وضعیت به عنوان یک مسأله برمی‌دارند، چه نوع تعریفی را شکل می‌دهند، چگونه دلایل خود را به دیگران ارائه می‌دهند، دیگران چگونه به اعتراضات آنها واکنش نشان می‌دهند و محصول تعامل بین آنهايي که نسبت به مسأله شکایت دارند و آنهايي که پاسخ می‌دهند چیست؛ مورد توجه برساخت‌گرایان است (همان).

رویکرد برساخت‌گرایی که در اواسط دهه هفتاد به عنوان رویکردی در بررسی مسائل اجتماعی ظهور کرد، شاید مهمترین کارش این باشد که بانی تحقیق بیشتری برای نشان دادن این موضوع شده است که مسائل چگونه مسأله شده‌اند (رابینگن و واینبرگ، ۱۳۸۳). بر اساس آنچه برساخت‌گرایان مدعی‌اند، تعریف مسائل اجتماعی در چارچوب شرایط عینی در جامعه، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که معرفی شرایط اجتماعی به عنوان مسأله اجتماعی، مستلزم داوری ذهنی است.

این رویکرد به دنبال پاسخ به این سؤال‌هاست که چرا گروه‌های مختلف مردم، معناهای متفاوتی را به یک مسأله نسبت می‌دهند و چگونه این معناها بر رفتار افراد تأثیر می‌گذارد. این رویکرد در تلاش است به صورتی پدیدارشناسانه به بخش اندرونی ذهن افراد مصاحبه‌شونده وارد شود و به مقولات و مفاهیمی، مانند: آگاهی، نگرش، احساس، درک و دریافت و عقیده آنها نسبت به مسأله اجتماعی بپردازد (سروستانی، ۱۳۸۵: ۵۱).

نکته اصلی اینجاست که انسان‌ها صرفاً شرایط را مشکل‌زا نمی‌یابند، ما آن شرایط را می‌سازیم. دیدگاه‌های سازه‌گرایانه، ما را بر این نکته ترغیب می‌سازند که معانی و ویژگی‌های جهان ما، پیامد فعالیت عملی انسان هستند (لوزیک، ۱۳۸۳: ۳۵). بر مبنای این رویکرد، منابع دانش و معرفت ما راجع به واقعیت، در تعاملات و کنش‌های افراد نهفته است و چیزی خارج از کنش متقابل آنها معنادار نیست (محمدپور و رضایی، ۱۳۸۷: ۸-۱۱).

براساس نظر برگر و لاکمن نیز از طریق یک فرایند مداوم و به صورت اجتماعی از طریق کنش‌های متقابل مابین مردم در جامعه، واقعیت‌ها خلق می‌شوند. بر همین مبنای، می‌توان گفت ادراک واقعیت عینی که خارج از ما واقعاً وجود دارد، به وسیله انسان‌ها ساخته می‌شود (ریترز، ۱۳۸۰: ۳۶۱). گیدنز نیز در مبحث ساخت‌یابی، عاملیت را بیشتر به مثابه جریان کنش‌های مردم دیده و آن را به صفات خود آگاهی ارتباط می‌دهد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۳۲).

در این پژوهش، با تکیه بر چارچوب نظری ارائه شده، طلاق به عنوان یک پدیده اجتماعی، خود را به عنوان واقعیتی به نمایش می‌گذارد که به وسیله افراد تعبیر و تفسیر می‌شود و نکته قابل تأمل در اینجا این است که زندگی زوج‌ها آن‌گونه که هست مهم نیست، بلکه تعریف آنها از این زندگی مهم است و موضوع عبارت از این است که برخی از زوج‌ها، بر مبنای این باور که به شکل غیر قابل‌علاجی با یکدیگر نا همسازند، جدایی را می‌پذیرند (برایان، ۱۳۸۳: ۲۷۴).

روش تحقیق

روش مورد استفاده در این تحقیق، روش کیفی است. این روش متضمن نگرستن به جهان اجتماعی، کنش و رویدادهای اجتماعی از دیدگاه افراد مورد مطالعه است. این پایبندی شامل کشف واقعیتی است که آنها به طور اجتماعی بر ساخته‌اند و نیز شامل رخنه به چارچوب‌های معنایی در برگیرنده فعالیت آنهاست. این موضع در مقابل موضع اتخاذ شده از سوی پژوهشگران کمی است که پژوهش را از دیدگاه خودشان نسبت به چیستی واقعیت اجتماعی انجام می‌دهند. در این روش، پژوهشگر مسأله مورد مطالعه را فرایندوار می‌نگرد، نه ایستا. روش کیفی تلاش برای درک داده‌های پیچیده‌ای است که تنها می‌توان آنها را در درون زمینه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند، درک کرد (مورس و ریچارد، ۲۰۰۲). بدین ترتیب رویکرد کیفی، فهم بسیار متفاوتی از پدیده طلاق و ماهیت نظم و ساخت اجتماعی آن به دست می‌دهد. چنین

دیگران، ۱۳۸۸: ۳۱۵). برای این کار استفاده از تئوری زمینه‌ای راهکار مناسبی است. هدف تئوری زمینه‌ای، ساختن یک نظریه بر مبنای شواهد و مدارک است. در واقع، این تئوری روشی برای کشف تئوری‌های جدید است (نیومن، ۱۹۹۹: ۱۴۶-۱۶۳). در این شیوه تحلیل، ساخت نظریه مبتنی بر داده‌هاست؛ به این معنا که اکثر فرضیه‌ها و مفاهیم، از داده‌ها استخراج می‌شوند، و به طور نظام‌مند در ارتباط با داده‌ها قرار می‌گیرند (گلاسر و استراس، ۱۹۶۷: ۳۲). در فرایند ساخت نظریه بنیادی، محقق به جای تکیه بر سؤال‌های پژوهشی خاص و از پیش طراحی شده، سؤال‌های تحقیق را در فرایند گردآوری و تحلیل داده‌ها، طراحی کرده و سپس مسیر گردآوری داده‌های بعدی را براساس آنچه گلاسر و استراس، حساسیت نظری می‌خوانند، مشخص می‌سازد؛ فرایندی که در اصطلاح نمونه‌گیری نظری^۱ خوانده می‌شود. نمونه‌گیری نظری، فرایند گردآوری داده‌ها برای تولید نظریه است که به آن وسیله، تحلیلگر به طور همزمان داده‌های خود را گردآوری، کدگذاری و تحلیل کرده، در مورد داده‌هایی که بعداً گردآوری می‌شوند و محل آنها، تصمیم‌گیری می‌کند تا نظریه خود را توسعه دهد. این فرایند گردآوری داده‌ها، تا زمانی ادامه می‌یابد که هیچ ویژگی جدیدی ظهور نکند، یا مفهوم جدیدی در خلال گردآوری داده‌ها خلق نشود و محقق به این نتیجه برسد که مفاهیم و مقوله‌های جدیدی در یافته‌ها وجود نداشته، پاسخ‌های داده شده به سؤال‌های تحقیق یکسان هستند، این سطح را اشباع نظری^۲ می‌خوانند. محقق در هر مرحله از تحقیق با رهیافت بازاندیشانه و بازگشتی به داده‌ها، به دنبال داده‌هایی می‌گردد که مفاهیم و مقوله‌های وی را به اشباع نظری مطلوب برساند. بعد از گردآوری داده‌های مصاحبه‌ای و متنی، تحلیل و کدبندی در امتداد نمونه‌گیری نظری آغاز می‌شود. در فرایند کدگذاری، محقق باید به کدبندی یا مفهوم‌بندی داده‌های گردآوری شده بپردازد. مفهوم^۳ یا کد، به

علاقه‌ای در این پژوهش، محقق را بیشتر متمایل به محیط و بستر تعاملات اجتماعی می‌سازد تا محیط آزمایشگاهی مورد توجه در تحقیقات تجربی (حسین نژاد، ۱۳۸۷: ۴۰-۴۲). به لحاظ تکنیک، این روش عمدتاً از مصاحبه عمیق و مشاهده همراه با مشارکت بهره می‌گیرد (فلیک، ۱۳۸۷: ۷۴-۸۳). در یک برداشت ساده، پژوهش کیفی روش فهم و یادگیری درباره تجارب مختلف افراد در ارتباط با مسأله اجتماعی از منظر و یا به روایت خود آنهاست (ودادهیر و همکاران، ۱۳۸۶). این شیوه مطالعه برای پرده برداشتن از پدیده‌هایی پیچیده مانند طلاق که کمتر شناخته شده‌اند و فهم اینکه در پشت آنها چه چیزهایی نهفته است بسیار مفید خواهد بود.

نمونه‌ها و مشخصات آن

جامعه مورد مطالعه این تحقیق، زنان و مردان ساکن شهر سقز هستند که در معرض طلاق هستند و یا طلاق گرفته‌اند. از جامعه هدف این مطالعه، ۴۰ نفر از زنان و مردان طلاق گرفته و یا در معرض طلاق ساکن سقز، انتخاب شده‌اند. دسترسی به این افراد از راه‌های مختلفی مقدور گشت. از جمله راه‌هایی که در این پژوهش برای جذب این افراد مورد استفاده قرار گرفت، مراجعه به زنان و مردان درگیر طلاق و طلاق گرفته از طریق دادگستری، معرفی آشنایان و دوستانی بود که کسانی را در این زمینه پیشنهاد می‌کردند. همچنین، از خود مصاحبه شوندگان طلاق، برای معرفی نمونه‌های دیگر نیز استفاده شد.

روش تحلیل داده‌ها

برای روشن شدن روش تحلیل داده‌ها در فرایند این پژوهش ارائه توضیح مجملی در این خصوص سودمند به نظر می‌رسد. بر همین اساس، باید گفت دستیابی به توصیف عمیق در روش کیفی، نیازمند فونونی است که به کمک آن بتوان داده‌های گردآوری شده را سازماندهی، تنظیم و تحلیل کرد و به ارائه نظریه مبتنی بر واقعیات و داده‌ها دست یافت (محمدپور و

¹ Theoretical Sampling

² Theoretical Saturation

³ Concept

به نظر می‌رسد با این توضیحات روش و فرایند گردآوری و تحلیل داده‌های مورد نیاز در این پژوهش روشن شده است. در ادامه بحث یافته‌های حاصل از به کارگیری این روش برای کشف عوامل مؤثر بر طلاق از دیدگاه افرادی که این مسأله مبتلا به آنها بوده است، بررسی خواهند شد.

گزارش یافته‌ها

محصول انجام مصاحبه عمیق با ۴۰ نفر از افرادی که در شهر سقز در معرض طلاق و یا طلاق گرفته محسوب می‌شدند، دستیابی به داده‌هایی در خصوص عوامل مؤثر بر طلاق بود که با وارد کردن آنها به فرایند کدگذاری مفهیمی به دست آمد که از طریق آنها نه تنها فهم جوانب مختلف طلاق و محوری‌ترین عوامل زمینه‌ساز آن آشکار می‌شود، بلکه همچنین خط داستانی مسأله نیز از منظر افراد درگیر با آن نمایان می‌شود. یافته‌های به دست آمده از تحقیق میدانی نشان می‌دهد که زنان و مردان سقزی درگیر با مسأله طلاق و یا طلاق گرفته، انگیزه‌های متنوع و ناهمگونی را برای اقدام به طلاق خود روایت و توصیف می‌کنند. این انگیزه‌ها و یا عوامل به شرح زیر قابل بررسی هستند.

اختلالات رفتاری

اختلالات رفتاری یا کنشی، آن دسته از تعاملاتی هستند که در میان زوج‌هایی که از هم طلاق گرفته یا در معرض طلاق هستند، رایج بوده و معمولاً زوجین، دلایلی اصلی خود را برای طلاق بر اساس این تعاملات نامناسب و ناسازگارانه، عنوان می‌کنند. زنان در روابط زناشویی خویش، مواردی از اختلالات کنشی را تجربه می‌کنند که عبارت از خشونت جسمانی، تحقیر، دشنام، به هراس انداختن و ترساندن، بددلی یا در انزوا قراردادن، کنترل و... است. اکثر مردان نیز به تحقیر و مورد بی‌توجهی واقع شدن از جانب زنان اشاره کرده‌اند. اختلالاتی که مردان به آنها اشاره می‌کنند، اغلب به موضوع بهانه‌گیری، گله و شکایت به علت کمبودهای مادی و

کلمه‌ای اطلاق می‌شود، که به گروه یا طبقه‌ای از اشیاء، رویدادها و کنش‌هایی که در برخی ویژگی‌های عمومی با هم اشتراک دارند، اشاره دارد (محمدپور: ۳۳۷-۳۲۵، ج ۱). کدگذاری عملیاتی است که طی آن داده‌ها، تجزیه، مفهوم‌سازی و به شکل تازه‌ای کنار یکدیگر قرار داده می‌شوند که طی آن، نظریه براساس داده‌ها تدوین می‌شود (استراوس و کوربین، ۱۹۹۸/۱۹۹۰: ۳). فرایند کدگذاری داده‌ها در این پژوهش، در سه مرحله کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری گزینشی صورت می‌گیرد. در هر یک از این مراحل کدهای الصاق شده باید داده‌های مرتبط با خود را به سطح اشباع^۱ برسانند. شایان ذکر است که کدگذاری باز عبارت است از مفهوم‌بندی و مقوله‌بندی تکه‌هایی از داده‌ها به وسیله یک نام، عنوان، یا بر حسب‌هایی که به طور همزمان، هر قطعه از داده‌ها را تلخیص و تشریح می‌کند. کدها نشان می‌دهند که شما چه طور داده‌ها را برای آغاز تحلیل آنها انتخاب کرده، جدا نموده و دسته‌بندی کرده‌اید.

کدگذاری محوری، روند ارتباط دادن خرده مقولات در کار پژوهشی به یک مقوله است که فرایند مرتبط کردن مقوله‌های فرعی به مقوله‌های اصلی‌تر را شامل می‌شود. طی این شیوه در این پژوهش، از میان مقوله‌های به وجود آمده، آنهایی که به نظر می‌آید بیش از سایر مقولات در مراحل بعدی به کار می‌آیند، انتخاب می‌شوند و در کدگذاری گزینشی هدف انتخاب مقوله‌ای است که سایر مفاهیم بر محور آن گرد می‌آیند و کلیتی از آن مفاهیم را تشکیل می‌دهند (استراس و کوربین، ۱۳۸۵: ۱۱۸). در مرحله کدبندی گزینشی، نظریه تقریباً به استحکام رسیده و محقق بعد از انجام برخی اصطلاح‌های نظری ممکن، با مقوله‌های^۲ اندکی سروکار دارد. فرایند نظریه سازی زمینه‌ای در مرحله کدبندی گزینشی، تقریباً به اتمام می‌رسد (محمدپور، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۱۳-۳۴۰).

^۱ Level Saturation

^۲ مفاهیم با سطح بالای انتزاع که از مجموعه‌ای از مفاهیم سطح پایین بر حسب ویژگی‌های مشترک استخراج شده‌اند.

همچنین سوءظن و بددلی از جانب زنان مربوط می‌شود. هیوا ۲۵ ساله که از سوءظن و شکاکیت زنش گلایه می‌کرد، چنین گفت:

«در حالی که من فقط اونو دوست داشتم و اصلاً عادت چشم چرانی ندارم، همسرم مرتب سینه جیمم می‌کرد و فکر می‌کرد با افراد دیگر هم دوست هستم. هر جا می‌رفتم، بهم گیر می‌داد، زنم از طریق خرید یک سیم کارت اضافی از طریق دوست دخترش برام اس.ام. اس. می‌فرستاد که همه‌ش رو بعدها در دادگاه، روکردم».

آرمان ۲۷ ساله، توانایی برآورده کردن توقعات بیش از حد همسرش را نداشت، او می‌گفت:

«همسرم خود را آدمی متفاوت‌تر و عاقل‌تر از من می‌دید، حرف همدیگر رو نمی‌تونستیم بفهمیم، همش بر سر مسائل جزئی با هم جرو بحث داشتیم».

بدون استثنا زنان طرف مصاحبه در این تحقیق خشونت جسمی را تجربه کرده‌اند. این خشونت‌ها طیفی از خشونت شدید، مانند کتک زدن‌های شدید در حد شکستگی تا سیلی زدن را که از نظر زنان مورد تحقیق، امری طبیعی در روابط زناشویی محسوب می‌شد، شامل می‌شود.

صبری ۳۶ ساله که به علت آزارهای برادرش، مجبور به تن دادن به یک ازدواج اجباری شده بود، از طرف خانواده، حمایت نمی‌شد. او که مجبور شده بود ۱۰ سال زندگی فلاکت بار با شوهرش را ادامه دهد، در طی مصاحبه چنین گفت:

«بدون هیچ دلیلی شوهرم شروع به کتک زدنم می‌کرد، بیشتر وقت‌ها به خاطر این‌که درد را با تمام وجود حس کنم، لباس‌هایم را به تمامی از تنم در می‌آورد، آنقدر کتکم می‌زد که دیگر نایی برای ناله کردن نداشتم. کتک‌های شوهرم حتی باعث شد که فرزند دخترم با لگن شکسته متولد شود».

نسرین زنی دیگر که تجربه ۲۳ سال زندگی مشترک با همسرش داشت، اشاره می‌کرد که فقط به خاطر دو فرزندش این همه سال، زندگی را تحمل کرده است. نسرین تقریباً هر

روز از طرف شوهرش کتک می‌خورد. او آثاری از زخم و جراحت را بر روی صورت و بدن خود نشان می‌داد که شوهرش چند بار با چاقو او را مورد آزار قرار داده بود.

از جمله مواردی که در رابطه جنسی زنان را آزار می‌داد، این بود که شوهرانشان تحت تأثیر برنامه‌های ماهواره، توقعات جنسی نامتعارفی را عنوان می‌کردند که زنان قادر به برآوردن آن نبودند، از جمله این زنان وجهه زنی با منشأ روستایی و بسیار ساده بود که می‌گفت شوهرش مدام او را با زنان ماهواره مقایسه می‌کرد:

یادمه یه شب تهدیدم کرد که اگه جوابشو ندم، صدای ماهواره رو رو بلندگو میداره، تا همه همسایه‌ها فکر کنند صدای منه و آبروم بره، من وحشت زده شده بودم و التماس می‌کردم که این کارو نکنه.

نهادها و ارزش‌های جدید

در زمان‌هایی نه چندان پیش از این، ساختار خانواده و مناسبات و تعاملات میان اعضای خانواده مبتنی بر سنت‌ها و ارزش‌هایی خاص بود، اما امروزه به دلایلی همچون ورود نهادهای جدید و ارزش‌های نو، این سنت‌ها و ارزش‌ها تضعیف شده است. روابط مبتنی بر سلسله مراتب، احترام و تبعیت از رأی و نظر بزرگسالان، احترام متقابل زن و شوهر، جایگاه خاص و ویژه مرد در خانواده و مهمتر از همه تقدس خاصی که جامعه برای تشکیل خانواده قائل بود، از جمله سنت‌هایی بودند، که عامل حفظ و تداوم زندگی مشترک بودند.

ازدواج، زندگی مشترک و تداوم آن از جمله مهمترین ارزش‌های حاکم بر جامعه سنتی می‌باشد. بر مبنای ارزش‌های جامعه سنتی، زن و شوهر باید هر مشکلی را تحمل کرده و نهایت تلاش و فداکاری خود را برای حفظ زندگی مشترک انجام دهند. تعریف زن خوب، بر مبنای ارزش‌هایی چون صبر، فداکاری و گذشت از خواسته‌های خود در برابر خانواده و همسر، نشان‌دهنده ارزش والای خانواده و ضرورت حفظ

محسوس است. با توجه به مصاحبات انجام شده، ورود این دسته از نهادها به جامعه، یکی از مؤثرترین عواملی است که موجب بروز تغییرات اساسی در نگرش زوجین نسبت به روابط زناشویی و خانواده شده است و در برخی موارد ریشه اختلافات و ناسازگاری‌های زندگی زناشویی بوده است.

توسعه آموزش‌های مدرن، مثل آموزش‌های دانشگاهی برای زنان، و امکان حضور زنان در محیط‌های جدید و پرداختن به فعالیت‌هایی که در جهت پرورش شخصی آنهاست، همچون فعالیت‌های ورزشی، فرهنگی و هنری و... به آشنایی آنان با افکار و اندیشه‌های جدید و توقعات جدیدی منجر شده است که برای برخی از مردان دارای تفکرات قدیمی و یا مردانی که اعتماد چندانی به این محیط‌ها ندارند، غیرقابل تحمل است. این قبیل مردان وضعیت مذکور را در تضاد با ارزش‌های خود می‌بینند. زنان با برخورد با این اندیشه‌های نوین و امکاناتی که برای بروز شخصیت خویش یافته‌اند، توقعاتی جدید پیدا کرده‌اند و قادر به پذیرش زندگی زناشویی براساس معیارهای سنتی نیستند.

بهاره از جمله زنانی بود که شوهرش را فردی سنتی و متحجر معرفی می‌کرد. به عقیده او، شوهرش فردی با افکار قدیمی بود و قادر به درک افکار و توقعات او نبود.

«من دوست دارم مطالعه کنم، ورزش کنم، با دوستانم برم بیرون و استعدادهامو شکوفا کنم، من نمی‌تونم تمام وقتمو تو خونه بمونم و مثل زنای قدیمی همش سرم گرم کارای خونه باشم».

احمد از جمله مردانی است که صراحتاً علت جدایی همسرش را به سریال‌های فارسی وان^۱ یکی از شبکه‌های ماهواره ای - نسبت می‌دهد. او در این زمینه چنین می‌گوید: «زنم از وقتی که شروع به دیدن سریال‌های ماهواره کرد، کاملاً اخلاقش تغییر کرد، ادعاهای جدیدش شروع شد، همه پولی رو که در می‌آورد، خرج خودش می‌کرد، ادعای برابری، آزادی و... دیگه اون زن مطیع همیشگی نبود، تا این که درخواست طلاق کرد و منم طلاقش دادم».

آن در جامعه سنتی است. اما امروزه شاهد تضعیف این دسته از ارزش‌ها هستیم.

تضعیف ارزش‌های سنتی می‌تواند پیامد ورود عوامل نوسازی و ایجاد آگاهی‌ها و تغییر نگرش‌های ناشی از آن باشد. امروزه برخلاف گذشته، زن هویت خود را حل شده در همسر و خانواده نمی‌بیند و قائل به هویتی منفرد و مستقل برای خویش است. زنان امروزی بر مبنای تعریف جدیدی که از هویت خود پیدا کرده‌اند، خواهان پیشرفت شخصیت و استعدادهایشان در زمینه‌های مختلف هستند. ازدواج و خانواده، تنها بخشی از زندگی آنان و نه تمام و نهایت آن است. امروزه بر خلاف گذشته، زنان برای تحقق شخصیت مستقل خویش، اقدام به طلاق را به عنوان راه حلی مشروع و طبیعی پذیرفته‌اند.

آرزو از جمله زنانی بود که برای اشتغال و ادامه تحصیل خود اهمیت زیادی قائل بود. او علت جدایی خود از همسرش را چنین عنوان می‌کند:

«شوهرم از اول به من قول داده بود که می‌تونم ادامه تحصیل بدم و کار پیدا کنم، ولی الان هر روز با بهانه‌ای مانع من میشه، با اینکه یکی دو مورد امکان اشتغال داشتم، ولی شوهرم مانع شد. شوهرم انتظار داره منم مثل مادرش تو خونه همش آشپزی کنم و مواظب اون باشم، ولی من نمی‌تونم».

رضا که هفت سال تجربه زندگی مشترک با همسرش را داشت، علت بیشتر دعوای خود با همسرش را در توقعات مصرفی همسرش می‌دانست. او در این مورد چنین می‌گفت:

«همسرم از من انتظار داشت خونه شیک بگیرم و تمام پولمو صرف لباس، لوازم آرایش و تجملات زندگی شخصیش کنم. سالی پنج یا شش بار باید برای خرید لباساش می‌رفتم تبریز. همسرم با توقعات جدیدش همه پولایی رو که با زحمت به دست می‌آوردم خرج کرد و زندگیمونو خراب کرد».

در هر حال، نهادهای جدید حامل ارزش‌های جدید به جامعه هستند و پیامدهای آن به ویژه بر خانواده در این تحقیق

« شرایط ما خیلی بسته بود، اگه هفته‌ای یک بار تماسی تلفنی رو اجازه می‌دادند، زخم رو می‌تونستم بشناسم. ما به هیچ وجه تفاهم نداشتیم، ما هنگامی همدیگر رو شناختیم که دیر شده بود. فقط شناخت کافی که خوشبختی رو تضمین می‌کنه».

در این مطالعه، بیشتر افراد نمونه، خصوصاً زنان، عدم تحقیق و یا تحقیقات ناکافی از سوی خانواده‌شان و در بعضی موارد بی‌پناهی و فرار از شرایط ناجور محیط خانواده خود را دلیل افتادن در دام زندگی با مردان نا اهل می‌دانند.

البته، شاید بتوان در تأثیر این عامل با مصاحبه شونده‌گان وارد مناقشه شد که در زمان‌های گذشته با اینکه شناخت طرفین ازدواج از یکدیگر اندک بوده است، ازدواج‌ها تا به این حد با خطر جدایی مواجه نبودند، اما احتمالاً پاسخ این شبهه در این امر نهفته است که در زمان‌های گذشته خانواده‌های طرفین شناخت مناسبی از همدیگر داشتند و بسیاری از تناسب‌ها خواسته یا ناخواسته رعایت می‌شد، در حالی که امروزه چنین شناختی رو به کاهش نهاده است. در هر حال، صرف‌نظر از این مناقشات آنچه مهم است، این است که مصاحبه شونده‌گان عامل عدم شناخت قبل از ازدواج را جزو عوامل طلاق معرفی نموده‌اند.

ضعف اقتصادی

بیکاری که ریشه بسیاری از مشکلات اجتماعی است، سهم بسزایی در شروع اختلافات خانوادگی و در نهایت، طلاق زوجین دارد. در مصاحبه‌ای که با توران و همسرش به طور جداگانه بدون اطلاعشان از همدیگر انجام دادیم، هر دو بیکاری را به عنوان مهمترین عامل اختلاف در زندگی‌شان را نام می‌بردند. شوهر توران می‌گفت:

«تا یک روز کار دارم ۱۰ روز بیکارم و تو پارک‌ها از بیکاری قدم می‌زنی. الان هم اگه یه کاری پیدا می‌کردم، اونا زخمی بهم بر می‌گرداندند».

توران که زنی بی‌سواد و خانه‌دار است، می‌گفت:

اما تأثیر رسانه‌ها به زنان محدود نمی‌شود. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، رسانه‌ها در تغییر توقعات جنسی و تصورات مردان نسبت به زن و ازدواج ایده‌آل نیز تأثیرگذار بوده است. زیبایی و تصور مردان نسبت به زن زیبا و آنچه زنان باید از لحاظ جنسی به مردان عرضه کنند، تغییر کرده و این چیزی است که زنان قادر به برآوردن آن نیستند. زنان مورد مصاحبه، بیش از هر چیزی فساد اخلاقی مردان را به شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی نسبت می‌دهند. در اکثر این مصاحبه‌ها زنان، آزادی عمل و ارتباط با خارج از کشور و آشنایی با شیوه‌های جدید سکسی خارج از چارچوب اخلاقی و نمایش بدن‌های عریان و جذاب، از طریق کانال‌های ماهواره‌ای و اینترنتی را، در ترویج فحشا و فروپاشی روابط خانوادها مؤثر می‌دانستند.

حمایت نهادی

نکته مهم دیگری که در این مطالعه، بررسی شد، اشاراتی بود که زنان و مردان به نهادهای حمایتی همچون خانواده و نقش قانون در حمایت از خویش داشتند. در اکثر موارد، زنان خانواده‌های خود را همچون زمان قبل از ازدواج، حامیان خوبی برای خود توصیف می‌کردند. زنان در قیاس با مردان از دل‌گرمی و حمایت خانواده‌های خود در روزهای سخت طلاق و بعد از آن رضایت بیشتری داشتند. افسانه از زنانی است که می‌گفت:

«اگر خانواده‌ام به من قول حمایت بعد از طلاق نمی‌دادند،

در همان زندگی می‌ماندم و خودکشی می‌کردم».

عدم شناخت قبل از ازدواج

بسیاری از زوجین معتقدند که عدم شناخت کافی از طرف مقابل قبل از ازدواج، علت اصلی شکست در زندگی زناشویی است. آنها مدعی بودند که چنانچه قبل از ازدواج به شناختی درست و کافی از طرف مقابلشان دست می‌یافتند، هرگز در دام چنین شکستی نمی‌افتادند.

علی که صاحب یک دختر از زندگی مشترکش نیز شده

بود، در مورد ازدواجش گفت:

داشت. ما از ابتدا اشتباه کرده بودیم و به طور منطقی تصمیم نگرفته بودیم».

نتیجه‌گیری (خط داستان پژوهش)

همان‌طور که کوربین و استراوس تصریح کرده‌اند، فرایند تحلیل و تجارب زیستی مشارکت‌کنندگان در یک مطالعه کیفی می‌تواند به یک خط داستان بزرگتر منتهی شود. این خط داستان، در واقع ماحصل مفهوم‌سازی و ارائه شرحی انتزاعی و چکیده‌ای از داستان‌های فردی است (استراوس و کوربین، ۱۹۹۸). در واقع، خط داستانی منتج از یک پژوهش کیفی، به زعم تنوع و ناهمگونی روایت‌ها و پیچیدگی‌های خاص موضوع مورد مطالعه، گره‌ها و پیوندها و مضامین مشترک میان روایت‌ها و تجربیات زیسته را هویدا می‌کند.

در مطالعه انجام شده، رویکرد برساخت‌گرا به موضوع مورد بحث، دیدگاهی ظریف‌تر و انسان‌گرایانه‌تر داشته و سؤال‌های اصلی خود را بر نسبت‌گرایی، ذهن‌گرایی و اختیار‌گرایی استوار کرده است. طلاق در این مجموعه نظری در جامعه، ساخته و پرداخته و به وسیله جامعه و در جامعه تعریف می‌شود. این رویکرد به جای سبب‌شناسی و تکیه بر تبیین‌های آماری و مشاهده‌ای که هدف اصلی اثبات‌گرایان در تحقیقات با روش‌های کمی است، به دنبال پاسخ به این سؤال‌ها بوده است که چرا افراد نمونه طلاق گرفته و در معرض طلاق، معناهای متفاوتی را به طلاق نسبت می‌دهند و چگونه این معناها بر رفتار زنان و مردان نمونه مورد بررسی تأثیر می‌گذارد؟

طلاق به عنوان وسیله‌ای برای اتمام رابطه زناشویی از دیرباز در اکثریت جوامع بشری وجود داشته و عموماً از جانب مردان به کار گرفته می‌شده است. با وجود این، دیدگاه به شدت منفی نسبت به طلاق و شخص طلاق گرفته و ایجاد محدودیت‌های اجتماعی شدید برای افراد طلاق گرفته، باعث می‌شد که زنان و مردان، به‌ویژه زنان، بندرت به فکر استفاده از طلاق برای برون رفت از رابطه زناشویی بیفتند. رابطه ایجاد

«شوهرم به دلیل بیکاری نمی‌تونه کرایه خونه و خرجیمونو در بیاره. مجبور شدم طلاهامو بفروشم. او هر وقت هم قراره واسه کار تهران یا جایی دیگه بره، بعد از مدتی دست خالی بر می‌گرده. اصلاً سر در نمی‌آرم چه مرضی داره. همه‌ش دروغ می‌گه و کار نمی‌کنه؛ حتی بعضی وقت‌ها به اسم من از دیگران قرض هم می‌کنه».

تفاوت‌های فرهنگی - طبقاتی زوجین

یکی از مسائلی که زوجین به عنوان مسأله‌ای تأثیرگذار در تصمیم‌شان به طلاق از آن یاد کرده‌اند، تفاوت‌های فرهنگی، طبقاتی و تفاوت در عقاید و باورهای مذهبی است. شهین در مورد تفاوت فرهنگی خود با شوهرش چنین می‌گوید:

«خانواده شوهرم یکی از پولدارترین خانواده‌های شهر بودند و خانواده ما در سطح متوسط. این قضیه باعث می‌شد که آنها همیشه با دیدی تحقیرآمیز با من برخورد کنند. در ضمن در خانواده شوهرم مصرف مشروب و الکل عادی بود، در حالی که تا قبل از ازدواج من هرگز بوی مشروب و مواد رو هم حس نکرده بودم. در خانواده شوهرم هیچ ارزشی برای زن وجود نداشت؛ آنها فوق‌العاده مرد سالار بودند». آرش مشکل‌ترین مسأله با همسرش را در ارتباط با خانواده‌اش می‌دانست و گفت:

«او خود را از خانواده‌ای به لحاظ تاریخی اصیل‌تر از خانواده من می‌دید و خانواده‌ام رو تحویل نمی‌گرفت. همین امر روابط عاطفی ما رو هم شکسته بود. من از بودن در جمع خانواده‌ای که حس برتر بودن رو نسبت به من داشتن، تحقیر می‌شدم و احساس لذت نمی‌کردم». مهرداد ادعان نمود که:

«همسر اهل مطالعه رمان و کتاب‌های پزشکی و روان‌شناسی بود، او از نظر فکری از من بالاتر بود. البته، ضربه‌اش رو خوردم. من آدمی کاسب و کلاه جوشکاری همراه بود، او هم اهل ادکلن بود و ماشین با کلاس لازم

مفاهیم شده و مفاهیمی کلی‌تر به شرح زیر استخراج کردیم:
اختلالات رفتاری، نهادها و ارزش‌های جدید، حمایت
نهادی، عدم شناخت قبل از ازدواج

ضعف اقتصادی و تفاوت‌های فرهنگی - طبقاتی زوجین

پس از تحلیل دوباره مفاهیم فوق و کشف همپوشی دوباره آنها، فرایندی کشف شد که طی آن نگرش زنان و مردان نسبت به طلاق شکل می‌گیرد. در این مرحله (مرحله کدگذاری محوری) سه مفهوم کلی استخراج شد که شامل مفاهیم شریاطی، تعاملی و پیامدی بود. در واقع محیط اجتماعی اعم از جامعه، فرهنگ، اقتصاد خانواده و... شرایط خاصی را بر افراد تحمیل می‌کند، هر چند که تمامی افراد به یک شکل و یک اندازه تحت تأثیر این شرایط قرار نمی‌گیرند و هر کس به فراخور حال و وضع خود نسبت به این الزامات ساختاری واکنش نشان می‌دهد، اما در اکثر موارد، این شرایط از جمله: فقر و بیکاری، اعتیاد، ورود عناصر نوسازی، همچون دانشگاه، مراکز فرهنگی هنری و ورزشی، ماهواره، موبایل و سایر امکانات رسانه‌ای تا حد زیادی نگرش و کنش افراد را تحت تأثیر قرار داده است. برخی از این شرایط، کنش‌های نامناسبی را میان زوجین ایجاد می‌کند. برای مثال، بروز خشونت‌های جسمانی و روانی بیشتر مواقع تحت تأثیر اعتیاد یا فقر و بی‌کاری شوهر بروز می‌کند و یا توقعات نامتعارف جنسی و بروز اختلاف میان توقعات زنان و مردان، بیشتر تحت تأثیر فرهنگ ترویج شده توسط رسانه‌ها یا عناصر وارد کننده عوامل نوسازی شکل می‌گیرد. در تعامل میان ساختارها یا همان شرایط و کنش‌هایی که تحت تأثیر این شرایط ایجاد می‌شود، نگرش افراد نسبت به طلاق ساخته می‌شود. در واقع، نگرش افراد نسبت به طلاق پیامد تعامل میان ساختارها و کنش‌های افراد است.

مقوله هسته به دست آمده به عنوان آخرین و انتزاعی‌ترین مفهوم در برگرفته تمام مفاهیم و مقولات خردتر در این پژوهش، غلبه نسبی ارزش‌های نو است که توضیحی کوتاه درباره آن، پایان بخش این مقاله است.

شده، با وجود تمام سختی‌ها و مسائل خاص خود می‌بایست تداوم می‌یافت، اما امروزه شاهد افزایش شدید میزان طلاق در جامعه هستیم که خود نشان‌دهنده افزایش گرایش مردم به آن است. افزایش گرایش مردم نسبت به طلاق، نشان‌دهنده تغییر نگرش فرهنگی جامعه نسبت به آن است. تحقیق حاضر به دنبال پاسخگویی به این سؤال بوده که چه عواملی باعث تغییر نگرش به طلاق و ایجاد نگرشی نو نسبت به آن شده است؟ و به طور کلی، نگرش مردان و زنان نسبت به طلاق چگونه ساخته می‌شود؟

با اتخاذ چنین رویکردی، نگاهی به مجموعه روایت‌های زنان و مردان درگیر با مسأله طلاق نشان می‌دهد که خط داستانی کلی از تحلیل روایت‌های آنان قابل استخراج است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که عوامل زیادی در ساخته شدن ذهنیت افراد نسبت به طلاق دخالت دارند و هیچ دیدگاه و ذهنیتی در خلأ ایجاد نمی‌شود، بلکه هر کس به فراخور تجربیات زندگی خویش نسبت به آن احساس و درک خاصی دارد.

برهمن اساس، فهم مردان و زنان در معرض طلاق یا طلاق گرفته، پیامد شرایط خاصی است که جامعه به افراد تحمیل می‌کند. این شرایط گاه در تعاملات میان زوجین اثر کرده و از این طریق ذهنیت آنان را می‌سازد و گاه به طور مستقیم در ایجاد نگرش‌های آنها دخالت می‌کند.
در تحقیق حاضر، ابتدا در مرحله کدگذاری باز^۵ مصاحبه‌های انجام شده، مفاهیمی به دست آمد که از این قرارند:

خشونت‌های جسمانی، خشونت‌های لفظی، فساد اخلاقی، ضعف زوجین در مدیریت روابط، اعتیاد، رسانه‌ها، آموزش‌های مدرن، تقویت فردگرایی، حمایت خانواده، حمایت قانون، اختلافات مذهبی، بیکاری، فقر و...

در واقع، زنان و مردان مورد مصاحبه در روایت‌های خود یکی یا تعدادی از موارد فوق را علت گرایش خود به طلاق عنوان کرده‌اند. پس از تحلیل دوباره روایت‌ها و مفاهیم فوق در مرحله کدگذاری متمرکز، متوجه همپوشی تعدادی از این

ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
 حسین نژاد، فهیمه. (۱۳۸۷). *فرزندآوری به مثابه یک مسأله اجتماعی: رویکردی برساخت‌گرایانه بر عمل سزارین در شهر تبریز*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تبریز.

رابینگتن، ارل و واینبرگ، مارتین. (۱۳۸۳). *رویکردهای هفت‌گانه به بررسی مسائل اجتماعی*، ترجمه: رحمت‌الله صدیق سروستانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.

ریاحی، محمداسماعیل و همکاران. (۱۳۸۶). «تحلیل جامعه‌شناختی میزان گرایش به طلاق (مطالعه موردی شهرستان کرمانشاه)»، *مجله پژوهشی زنان*، دوره ۵، ش ۳، ص ۱۶.

ریتزر، جورج. (۱۳۸۰). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ پنجم.

سگالن، مارتین. (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی تاریخی خانواده*، ترجمه: حمید الیاسی، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.

سراج‌زاده، حسین و جواهری، فاطمه. (۱۳۸۵). *برابری‌گرایی جنسیتی در میان دانشجویان و متغیرهای زمینه‌ای مرتبط با آن*، تهران: انتشارات آگاه، دوره هفتم، ش ۲.

صدیق سروستانی، رحمت‌الله. (۱۳۸۵). *آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی)*، تهران: نشر آن.

عبدللهی، محمد و دیگران. (۱۳۸۵). *بررسی مسائل اجتماعی*، تهران: انتشارات پیام نور، چاپ سوم.

عنایت‌زاده، لیلا. (۱۳۸۸). *بررسی ادراک و تجارب طلاق در بین زنان کرد شهرستان سقز*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران

فلیک، اووه. (۱۳۸۷). *درآمدی بر روش تحقیق کیفی*، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

قاضی طباطبایی، محمود، و دادهیر، ابوعلی. (۱۳۸۷). «رحم

چنانکه اشاره کردیم، با عنایت به مقولات عمده نهایی، مقوله غلبه نسبی ارزش‌های نوین به عنوان نهایی‌ترین مقوله هسته، انتخاب شده است. این مقوله نشان می‌دهد که زوجین در معرض طلاق و طلاق گرفته، تحت تأثیر عوامل نوسازی وارد شده در جامعه و ورود ارزش‌های نوین به دنبال آن، معانی ذهنی خود را تغییر داده و معانی جدیدی را جایگزین نگرش‌های پیشین خود کرده‌اند. مردم در برخورد با ارزش‌های جدید، آن را تفسیر کرده و درک خاصی نسبت به آن پیدا کرده‌اند. ورود ارزش‌های نوین به جامعه، زمینه تعاملات مردم را تغییر داده و با ایجاد اشکال جدیدی از تعاملات، زمینه بروز اختلافات میان زوجین را فراهم کرده است. زوجین در برخورد با تنش‌های بین یکدیگر و نیز تحت تأثیر ارزش‌های جدید، با راحتی بیشتری قادر به پذیرش مسأله طلاق شده‌اند.

نتایج به دست آمده حاکی است که نهادهای جدید، اعم از آموزش‌های مدرن، رسانه‌ها و... به مثابه شرایط اولیه باعث ایجاد ارزش‌های جدیدی در جامعه شده و مبنای اندیشه و عمل افراد قرار می‌گیرد. ارزش‌های جدید نیز با ایجاد توقعات جدید، نگرشی نو نسبت به فرد و جایگاه او در زندگی خانوادگی اعطا نموده و با تغییر دیدگاه عمومی جامعه نسبت به طلاق، در ساخته شدن نگرش افراد نسبت به طلاق و انتخاب آن به عنوان وسیله مشروع و رایج برای حل مشکلات زندگی تأثیرگذار بوده است. بر همین اساس، طراحی هر راهکاری برای غلبه بر مشکل طلاق نیازمند تأملی عمیق در خصوص این متغیر بنیادی تأثیرگذار است.

منابع

استراس، آنسلم و کوربین، جولیت. (۱۳۸۵). *اصول روش تحقیق کیفی: نظریه مبنایی رویه‌ها و شیوه‌ها*، ترجمه: بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بلیکی، نورمن. (۱۳۸۷). *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*،

گذارند مهریه‌های خود»، فصلنامه علوم/اجتماعی،
ش ۴۴، ص ۳-۷.

Beck, U. (1992) *Risk Society*, London: Rutledge.

Glaser, B. (1978) *Theoretical Sensitivity*. Mill valley, CA: Sociology press.

Glaser, B.G. & Strauss. A.L. (1967) *The Discovery of Grounded Theory: Strategies for Qualitative Research*, New York: Aldine De Gruyter.

Morse, J.M. & Richards, L. (2002) *Readme First for a User's Guide to Qualitative Methods*, Sage Publications Inc., New Delhi.

Neuman, W. Lawrence (1999) *Social Research Methods, Quantitative and Qualitative Approaches*, University of Wisconsin at White Water.

Strauss and Corbin (1990/1998) *Basics of Qualitative Research*. London: Sage.

جایگزین: تأملی ساخت گرایانه بر برساخت پزشکی
شدن مادری»، فصلنامه باروری و ناباروری، دوره ۹،
ش ۲، ص ۱۴۴-۱۶۴.

قاضی طباطبایی، محمود، پاولاک، دروتی و ودادهیر، ابوعلی.
(۱۳۸۵). «برساخت یک مسأله اجتماعی - جمعیتی:

درآمدی بر جمعیت‌شناسی اجتماعی - انتقادی»، نامه
انجمن جمعیت‌شناسی، سال یکم، ش ۲، ص ۱۴۳.

گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۴). معنای مدرنیت: گفتگوی کریستوفر
پیرسون با آنتونی گیدنز، ترجمه: علی اصغر سعیدی،
تهران: انتشارات کویر، چاپ دوم.

لوزیک، داینلین. (۱۳۸۳). نگرشی نو بر مسایل اجتماعی،
ترجمه: سعید معیدفر، تهران: انتشارات امیر کبیر.

محمدپور، احمد و رضایی، مهدی. (۱۳۸۷). «درک معنایی
پیامدهای ورود نوسازی به منطقه اورامان کردستان
ایران به شیوه پژوهش زمینه‌ای»، مجله جامعه‌شناسی
ایران، دوره نهم، ش ۲، ص ۸-۱۱.

محمدپور، احمد و دیگران. (۱۳۸۸). «بازسازی معنایی تغییرات
خانواده به شیوه نظریه زمینه‌ای: مطالعه موردی ایلات
منگور و گورک»، فصلنامه خانواده‌پژوهی، دوره
پنجم، ش ۳، ص ۳۱۵.

محمدپور، احمد. (۱۳۸۹). ضد روش: منطق و طرح در روش
شناسی کیفی، جلد اول، تهران: انتشارات جامعه
شناسان.

محمدپور، احمد. (۱۳۸۹). روش در روش: درباره ساخت
معرفت در علوم انسانی، جلد دوم، تهران: انتشارات
جامعه‌شناسان.

محمدپور، احمد. (۱۳۸۹). فراروش: بنیان‌های فلسفی و عملی
روش تحقیق ترکیبی در علوم اجتماعی و رفتاری،
جلد سوم، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.

ودادهیر، ابوعلی. سفیری، خدیجه و طالبی اردکانی، سمیه.
(۱۳۸۸). «برساخت اجتماعی و فرهنگی مسأله اجرای
مهریه در ایران: مطالعه انگیزه زنان شیرازی از به اجرا